



درباره منشأ رفتارهایی که برای با کلاس به نظر رسیدن انجام می دهیم

کلاس چیست، با کلاس کیست؟!

الیه توانا- مهسا فارسی/ «راه و روش افراد با کلاس»، «چگونه با کلاس به نظر برسیم؟»، «آموزش با کلاس شدن»... با جست وجوی کوتاهی از کلید واژه «با کلاس» در گوگل این نتایج دیده می شود. این بار روی اصطلاح تقریبا امروزی «کلاس»، معیارهای با کلاس بودن یا با کلاس نبودن متمرکز شدیم. [تقریبا امروزی را از آن نظر نوشتیم که شاید بتوان کلاس داشتن را در دامنه تعاریفی چون خودنمایی، نمایشگری و... جست که در تاریخ نیز ریشه دارد]. انگار قرار است یک سری کارها یا رفتارهایی را انجام دهیم تا از نظر دیگران با کلاس به نظر برسیم. گاهی تمام هم و غممان این می شود که در فلان کلاس ورزشی شرکت کنیم که اسم دهان پر کنی هم داشته باشد. دنبال کننده فلان برند باشیم یا حتی لغات با کلاسی را به دایره واژگان خود

اضافه و مدام از آن ها استفاده کنیم. اما واقعا با کلاس بودن به چه معناست؟ کلاس و پرستیژ واقعی در چیست؟ این که ساعت های مختلف را برای مکان های مختلف دستان کنیم یا این که ارزش زمان را بدانیم و تفاوت ساعت چهار با چهار و ده دقیقه برایمان مهم باشد؟ در این پرونده در جست وجوی کلید واژه با کلاس نیستیم. می خواهیم بدانیم چرا تلاش می کنیم با یک سری رفتار های تصنعی، خودمان را شبیه قشری خاص یا گروهی کنیم؟ چرا «خود» ما با تمام ویژگی های شخصیتی خوب یا بد آن قدر مهم نیست که همواره در پی اثبات این هستیم که متعلق به طبقه یا گروه دیگری هستیم؟ در ادامه کمی با رفتارهای این شکلی شوخی کرده ایم و با دو روانشناس درباره چرایی و ریشه آن ها به گفت و گو پرداخته ایم.



چه قدر با کلاسیم ما!

گاهی کارهایی انجام می دهیم و رفتارهایی داریم که خودمان هم به واقعی نبودن آن ها معترفیم اما انجاشان می دهیم تا در چشم دیگران باکلاس باشیم. در این بخش می خواهیم با افراد با کلاس کمی شوخی کنیم و ببینیم آیا ما هم با کلاس هستیم؟ شاید این ها ویژگی های رفتاری ما نیز باشد.

با کلاس ها این مدلی اند!	این مدلی را هم امتحان کنیم!
به نظرشان کلمات هم بی کلاس و با کلاس دارند! اگر از کلمات خاصی لِهجه خودتان استفاده کنید، برایتان متأسف می شوند. مثلا شما به عنوان یک مشهدی حق ندارید، به «میدان» بگویید «فلکه» و به جای کوچه، بگویید «میلان»! اما در استفاده از واژه های انگلیسی افراط می کنند!	اگر امکان دارد، در تا کسبی و مترو و اتوبوس با تلفن همراه صحبت نکنیم، هر چند آهسته، چون به هر حال فضا کم است و دیگران مجبور می شوند حرف های ما را بشنوند. اشکالی ندارد که در همه زمینه ها متخصص نیستیم، اشکال این جاست که در همه زمینه ها اظهار نظر کنیم
-بدترین اتفاق این است که در یک مهمانی، کسی لباسش شبیه آن ها باشد. <p>-اگر دور یقه لیاستان خز ندارد، تا حد امکان از خانه خارج نشوید!</p>	-ساده و مرتب باشیم، نه لزوما متفاوت. <p>-در لباسی که می پوشیم راحت باشیم. بعضی ها آن قدر در لباس پوشیدن به خودشان عذاب می دهند که آثار ناراحتی در چهره و همشان بیشتر باعث خنده می شود تا با کلاس به نظر رسیدن.</p>
- به نظر می رسد یکی از ضروریات باکلاس به نظر رسیدن، داشتن یک چور رژیم است. حالا هر چه می خواهد باشد و به هر دلیلی! مهم این است که ته فنجان چای، نوشیدنی و بشقاب غذا، چیزی باقی مانده باشد. <p>- با کلاس ها گاهی اوقات واقعا دلشان می خواهد همان ابتدای مهمانی موز را از توی دیس بچاپند، اما معمولا میوه های بی ادعا مثل سیب و خیار را تر جیح می دهند تا ندیدیدید به نظر نیایند!</p>	- ما ایرانی ها به مهمان نوازی معروفیم. پس از خوراکی هایی که برایمان تدارک دیده شده میل کنیم و هراس نداشته باشیم که بی کلاس به نظر برسیم. <p>- این که برای باقی مانده غذایمان در رستوران تقاضای ظرف کنیم، نه تنها شخصیت مان را زیر سوال نمی برد، بلکه شک نکنید عملی تحسین برانگیز است. شاید چیز باارزشی است که بهتر است خیلی راحت آن را فدای این بدهید و امتحانش کنید.</p>
- اگر هم رأس ساعت برسند، کمی آن دور و اطراف پرسه می زنند که حداقل ده دقیقه ای دیر تر برسند. <p>- دلایل دیر رسیدن هم لزومی ندارد واقعیت داشته باشد. این جور وقت ها تخیل به کار آدم می آید. ترافیک دیگر تکراری شده، می توان گفت: «بیانویی که سفارش داده بودیم دیر رسید و معطل آن شدم.</p>	-کسی که با او قرار ملاقات دارید، وقتی را برای شما قرار داده است. -چرا دقیقه نود به مهمانی برویم؟ میزبان بنده خدا شاید صبح زود باید برود سر کار. هدف میهمانی رفتن که فقط صرف شام و خداحافظی نیست. وقت چیز باارزشی است که بهتر است خیلی راحت آن را فدای این کلیشه ها نکنیم.
- صفحه شخصی شان را هیچ اجنبی نمی بیند، دایره دوستانشان هم از اهل محل فراتر نمی رود. اما فارسی کیلی کوب(!) نمی توانند بنویسند. <p>- هر پوشش بی ربط و باربیطی در جهان مجازی وجود داشته باشد، اعضای فعال و مبلغان سرسختش هستند، بدون این که واقعا دغدغه ای در آن زمینه به خصوص داشته باشند.</p>	-عکس های خیلی خصوصی، خیلی خصوصی هستند دیگر، قرار نیست همه آدم ها را در لحظه لحظه زندگی مان سهیم کنیم که بفهمند با کلاس هستیم. <p>-غذایتان سرد نشود! عکس ها قرار است خاطراتمان را ثبت کنند نه فاکتور غذا و نشانی رستوران در فلان منطقه بالاشهر را.</p>

درباره تازه به دوران رسیدگی و نیاز به تفاخر

کلاس گذاشتن شاید به خاطر اسمش، پدیده جدیدی به نظر برسد، اما می توان ریشه اش را در تاریخ جست وجو کرد. یعنی هر مقطعی از تاریخ دور و نزدیک که بعضی ها توانستند بدون هیچ تلاش و زحمتی، به ثروت، تحصیلات، مقام و جایگاه اجتماعی دست پیدا کنند. این بعضی ها یک شبه چنان اوضاع و احوالشان زیر و رو شد که فرصت پیدا نکردند رفتار و منش متناسب با طبقه جدیدشان را یاد بگیرند. هول و هراس افتاد به دلشان مبادا پرت شوند به موقعیت نه چندان فخراآمیز قبلی؛ و ترسیدند مبادا دیگران متوجه موقعیت فخراآمیز فعلی شان نشوند؛ این شد که فکر کردند زبان و لهجه شان خیلی به لباس های جدیدشان نمی آید.

دیدند بد نیست ذائقه شان را با وجنات و سکنات جدیدشان هماهنگ کنند! کم کم به این نتیجه رسیدند که حتی دیگر خودشان هم به خودشان نمی آیند! شروع کردند به تغییر دادن اجزای صورت و اندام های بدن و کلا تبدیل شدند به شخص دیگری. تبدیل شدند به

طبیقه ای به نام باکلاس ها؛ با کلاس ها برای حفظ موقعیت، اعتماد به خود و عزت نفسشان، نیاز دارند با دیگران فرق داشته باشند؛

آن ها قواعد خاص خودشان را وضع می کنند و فرهنگ خودشان را دارند. باکلاس ها اجازه ندارند شبیه معمولی ها حرف بزنند، غذا بخورند، لباس بپوشند، راه بروند، فیلم ببینند، موسیقی گوش کنند

و حتی شبیه معمولی ها دوست بدارند! آن ها مدام باید قواعدشان را تغییر بدهند. اگر چیزی که زمانی خاص آن ها بوده، یک روز همه گیر بشود و تمایزشان را از دست بدهند، معیارهای دیگری را جایگزین می کنند. مثال واضحش سفر به ترکیه و دبی و مالزی است که زمانی فقط از عهده پولدارها (با کلاس ها) بر می آمد و الان از عهده خیلی ها. با کلاس ها چنین چیزی را تاب نمی آورند. برای همین اگر شما مثلا برای کاری هم مجبور شوید به مالزی سفر کنید،

پوز خندی تحویلتان می دهند و می گویند: «مالزی که دیگه خنده شده. اهرام ثلاثه رو دیدی؟».

گپی با دو روانشناس متبحر درباره زمینه های رفتارهای متظاهرانه به ظاهر باکلاس

درباره رفتارهای مان فکر کنیم

با کلاس بودن، می تواند جزو آن دسته مفاهیمی قرار بگیرد که تعریف مطلقش برایش نداریم. این که چرا بعضی رفتارها کلاس گذاشتن تلقی می شود، ریشه های آن را در کجای می توان جست و جو کرد... موضوعاتی است که در این بخش از پرونده امروز به کمک دو روانشناس، آرزو سورمه و سحر شاهسونی به آن ها پرداخته ایم.

■ محیط به رفتارهای ما جهت می دهد

سورمه معتقد است محیط اجتماعی می تواند تاثیر زیادی بر رفتارهای ناخودآگاه ما داشته باشد و در این باره می گوید: «طی تحقیقی بر روی افراد در حال خرید از سوپر مارکت، دیده شده زمانی که موزیک تند در حال پخش است، افراد سریع تر انتخاب و خرید می کنند و زمانی که موزیک ملایم تری پخش می شود افراد وقت بیشتری می گذارند، قدم می زنند و انتخاب های بیشتری دارند. خیلی وقت ها بدون هیچ قصد و هدف و انگیزه ای، آگاهی ما تحت تاثیر محیط قرار می گیرد بدون این که متوجه آن باشیم. این برای من و شما، استاد دانشگاه، پزشک، کارمند و کاسب صادق است و تاثیر پذیرفتن از محیط مختص قشر خاصی نیست.

سورمه ریشه برخی تعارضات را در تفاوت جایگاه ها می داند و می گوید: «جایگاه های ما در حال تغییر است. فردی را در نظر بگیرید که از طبقه خانوادگی متوسط، به پزشک متخصص با موقعیت خوب اقتصادی می رسد. در محیط کارش او یک پزشک با مجموعه رفتارهای مختص آن موقعیت است. اما همین که به جمع خوشاوندان باز می گردد، شاید از نظر بقیه رفتارهایش نوعی کلاس گذاشتن تلقی شود. حتی نگاه و رفتار شما در موقعیت

تان ممکن است از نظر دیگران در اجتماع های دیگر، نا آشنا و خوندنمایی به نظر برسد. این برداشت آن هاست در حالی که شما خودتان هستید و رفتار متناسب با جایگاه تان را دارید». سورمه در پاسخ به این سوال که چگونه می توان رفتارهای جعلی را نداشت، می گوید: «آموزش تفکر نقادانه از کودکی باعث می شود ما یاد بگیریم رفتارهای مان را نقد کنیم و جایی که رفتار ما با شناخت از خود ما تعارض دارد سعی کنیم آن را حل کنیم نه این که در آن غرق شویم. تفکر نقادانه به آموزش در مدرسه و خانواده بر می گردد. من والد وقتی قرار است به فرزندم چیزی را توضیح بدهم، باید جواب او را بشنوم و نگاه متفاوتش را نیز ببینم. درباره هر مسئله بخش های سودمند و آسیب رسان را ببینم و ارزش گذاری صحیح را به او بیاموزم. اگر همه چیز را نقادانه بنگریم، سطح آگاهی ما به رفتارمان بالاتر می رود و باعث می شود که هم نوابی های اجتماعی آسیب زا را در خود کمتر کنیم. اگر هم قرار است داشته های ما از ما شخصیتی بارزش بسازد، لزوما آن داشته های مادی نیستند. داشته استاد دانشگاه، خودروی مدل بالایی او نیست بلکه منش، دانش و تفکر اوست. داشته یک دانشجو، جویندگی و توانمندی است و به همین ترتیب ارزش گذاری های مان را تغییر دهیم.

■ با کلاس یا با کلاسی نما

شاهسونی دلایل تظاهر به آن چه نیستیم را اینگونه تحلیل می کند: «در تمام جوامع، طبقات اجتماعی مختلف وابسته به تحصیلات و کار وجود دارد و این موقعیت ها روی رفتار و گفتار و حتی نوع پوشش اثر می گذارد. حال چه می شود که می خواهیم بگوییم ما متعلق به طبقه دیگری هستیم و چه می شود که بحث با کلاس و بی کلاس پیش می آید؟ در زمان قدیم تمایز طبقات واضح تر بود. طبقه افراد بازاری، پزشکان، کارگران و... الان افراد، از هر فرهنگی، تحصیلات بالا دارند. اما فاصله ای وجود دارد بین کسی که واقعا از جایگاه اجتماعی و اقتصادی بالایی برخوردار است و رفتار متناسب با آن را انجام می دهد و کسی که در فرهنگ دیگری بزرگ شده و حالا دارد نمایش آن طبقه را بازی می کند. از نظر بعضی افراد با کلاس بودن به معنی ثروت داشتن است. بعضی ها مطالعه کتاب ها و یا رفتن به گالری ها و دنبال کردن آن ها را نشانه با کلاس بودن می دانند. واقعیت این است که اگر فرد دانش آن طبقه را داشته باشد، کلاس آن طبقه متعلق به اوست اما تظاهر وقتی پیش می آید که فرد برای این که متفاوت به نظر برسد سعی کند با نمایشگری خود را متعلق به موقعیت دیگری معرفی کند و این نقاب زدن ها، تعارضات عمیقی را در فرد و جامعه به وجود می آورد». شاهسونی ریشه خوندنمایی ها را در کم رنگ شدن ارزش انسانی می داند و می گوید: «ما هنوز در حال گذر از سنت به مدرنیته هستیم. ارزش انسانی در حال گم شدن است. ما برای هر کس به صرف انسان بودنش ارزش قائل نیستیم و مدام یکدیگر را با داریایی ها و تعلقات هم می سنجم. افراد هر چند با توجه به موقعیت درآمدی متفاوت، پوشش و تفریحات متفاوتی دارند اما همه انسان هستند و وقتی در دهای نداشتنه های مان، جای ارزش های انسانی را بگیرد مدام می خواهیم آن ها را ببوشانیم و هرگز دیگران باشیم».

تظاهر به دانایی جایگزین دانایی نمی شود

نقل می کنیم که بی ارتباط به این موضوع نیست: «من بچه شاه عبدالعظیم هستم. در عالم نوجوانی و جوانی، گهگاه حرف های گنده گنده می زدیم و سوالات قلمبه سلمبه می کردیم و معمولا به زبان های مختلف حالی مان می کردند که وارد معقولات نباید بشویم. تصور نکنید که من با زندگی به سبک و سیاق متظاهران به روشنفکری نا آشنا هستم، خبر من از یک راه طی شده با شما حرف می زنم. من هم سال های سال در یکی از دانشکده های هنری درس خوانده ام، به شب های شعر و گالری های نقاشی رفته ام. موسیقی کلاسیک گوش داده ام. ساعت ها از وقتم را با مباحثات بیهوده درباره چیزهایی که نمی دانستم گذرانده ام. من هم سال ها با جلوه فروشی و تظاهر به دانایی بسیار زیسته ام. ریش پرفسوری و سبیل نیچه ای گذاشته ام و کتاب «انسان تک ساحتی» هربرت مارکوز را -بی آن که آن زمان خوانده باشم- طوری دست گرفته ام که دیگران جلدش را ببینند و پیش خودشان بگویند: «عجب! فلانی چه کتاب هایی می خواند، معلوم است که خیلی می فهمد... اما بعد خوشبختانه زندگی مرا به راهی کشانده است که ناچار شدم رو در بایستی را نخست با خودم و سپس با دیگران کنار بگذارم و عمیقا ببذیرم که «تظاهر به دانایی» هرگز جایگزین «دانایی» نمی شود...»

احتمالا ادعای بزرگی خواهد بود اگر کسی بگوید که در هیچ سن و در هیچ موقعیتی، طوری رفتار نکرده است که در چشم دیگران خوب یا حتی بهتر از آنچه هست، جلوه کند. دلایلش هر چه می خواهد باشد لزوما نشانه آسیب و کمبود نیست. نیاز به دریافت تایید و توجه دیگران، نیاز به اثبات خود و نیاز به تعلق در گروه، نیازهای طبیعی ما هستند و اشکالی ندارد اگر گاهی در راستای هنجارهای پذیرفته شده جامعه، رفتارهایی داشته باشیم که دیگران از ما انتظار دارند. اصلا اجتماعی شدن همین است، و لو این که گاهی ممکن است به خاطر این رفتارها برجسب تظاهر یا کلاس گذاشتن به ما بخورد. به طور مثال شاید در یک گروه کوچک استفاده از چنگال کلاس گذاشتن محسوب شود و رفتاری فانتزی در حالی که رفتاری است که کلیت جامعه آن را تایید می کند. خلاصه مسئله این جاست که حدود این رفتارها کیجاست؟ انتظار جمع های کوچک و بزرگ از ما تا چه حد درست است؟ چه زمانی در حال تظاهر هستیم؟ متفاوت بودن و تفاخر چه ضررهایی دارد و این رفتارها چه قدر می تواند نیازهایمان را به درستی تامین کند. به طور مثال شخصی دوست دارد فرزندش را در آغوش بکشد، اما برای آن که در نظر دیگران مقتدر جلوه کند از این کار سر باز می زند. مطلبی را در ادامه از شهید آوینی